

# نقش استعمار در واگرایی هویت های قومی جهان اسلام<sup>۱</sup>

عبدالرسول یعقوبی<sup>۲</sup>

## چکیده

با توجه به مفاهیم کلیدی مسئله در این پژوهش، سه مفهوم واگرایی، جهان اسلام و هویت تعریف شده است. جهت دستیابی به مدل نظری، با توجه به بررسی های انجام گرفته، «مدل تحلیل سطوح هویت»، مدلی قابل قبول برای تبیین عوامل تاثیرگذار بر واگرایی در جهان اسلام و از جمله عامل استعمار تشخیص داده شد. در این مدل، تبیین عوامل واگرایی، از تبیین طبیعت واگرایی هویت های قومی شروع و پس از تبیین تأثیر روابط بین هویت های قومی، عوامل تاثیرگذار در سطح جهانی مورد بررسی قرار می گیرد. یکی از مهمترین عوامل تاثیرگذار در سطح جهانی، استعمار است.

با توجه به مدل انتخاب شده و مسئله تحقیق، عامل استعمار و نقش آن در واگرایی هویتی قوم فارس، به عنوان مطالعه موردی بررسی شده است.<sup>۳</sup> در این بررسی، ایجاد و ترویج تفکر قوم گرایی فارسی، دخالت ها و تجاوزهای نظامی استعمار، حضور عوامل نفوذی استعمار و اغفال نیروهای تاثیرگذار درون جهان اسلام در خصوص قوم ایرانی بررسی شده است.

**واژگان کلیدی:** واگرایی، استعمار، قوم گرایی فارسی، هویت، جهان اسلام.

---

۱. تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۲/۲۱

۲. عضو هیات علمی جامعه المصطفی العالمیه بیت karshenasi1@gmail.com

۳. در مطالعه دیگری از همین نویسنده نقش استعمار در واگرایی هویتی دو قوم بزرگ و تاثیرگذار دیگر جهان اسلام، یعنی قوم عرب و قوم ترک مورد بررسی قرار گرفته است.



## مقدمه

منازعات بدون سبب و علت صورت نمی‌گیرد. بخشی از عوامل منازعات - به طور صریح و مستقیم - ناشی از زمینه هویت‌های قومی، مذهبی، ایدئولوژیک و سایر عوامل هویتی در جهان اسلام است. حتی در مواردی که عاملان اصلی منازعات، اهداف سیاسی و اقتصادی خاصی را دنبال می‌کنند، هویت‌های اجتماعی و فرهنگی مذکور، از اصلی‌ترین دست‌مایه‌ها و بهانه‌های ایجاد منازعه و واگرایی‌اند. به راستی چرا در جهان اسلام، هویت‌های اجتماعی و فرهنگی، علی‌رغم اصالت‌های دینی و ارزشمند بودن ارزش‌های اسلامی که بر همزیستی و وفاق تأکید دارند، به جدایی از یکدیگر گرایش می‌یابند؟ واگرایی میان هویت‌های اجتماعی و فرهنگی موجود جهان اسلام، از عوامل متعددی ناشی می‌شود که می‌توان از آنها به عنوان سطوح مختلف تأثیرگذار بر واگرایی در جهان اسلام نام برد؛ شخصیت‌های واگرا، طبیعت واگرای هویت‌ها و روابط واگرای میان هویت‌ها و از همه مهم‌تر و در بالاترین سطح، عوامل جهانی که به مثابه عامل بیرونی، نقش موثری در واگرایی‌های هویتی در جهان اسلام دارند.

اما این مقاله با عنایت به گستردگی هویت‌های اجتماعی - فرهنگی، فقط به بیان پاسخ به این سؤال خواهد پرداخت که نقش استعمار در ایجاد واگرایی‌های قومی در جهان اسلام چگونه است؟ نگارنده به روش توصیفی، تحلیلی و با تکیه بر رهبافتی تاریخی، که البته برای امروز جامعه جهانی اسلام درس‌آموز است، نقش استعمار را در واگرایی‌های جهان اسلام تبیین کرده است. ترویج و اشاعه تفکر قوم‌گرایی، جعل و یا رونمایی از تاریخ و فرهنگ سه قوم بزرگ جهان اسلام، دخالت‌های استعماری و القاء این تفکر که راه برون‌رفت از مشکلات، قوم‌گرایی است، از مهمترین نقش‌های استعماری غرب در ایجاد واگرایی در جهان اسلام است.

## مفاهیم و بنیادهای نظری

### الف) مفهوم شناسی

مهم‌ترین مفاهیمی که در عنوان این تحقیق به کار رفته است، عبارت‌اند از سه مفهوم واگرایی، جهان اسلام، استعمار و هویت.

## واگرایی<sup>۱</sup>

واگرایی در فرهنگ‌های لغت فارسی به معنای متباعد، فرایند تغییر و تحوّل و دور شدن، مثل دور شدن گویش‌ها و زبان‌ها از یکدیگر، معنا شده است. (لغت نامه دهخدا، ذیل واژه واگرایی) همچنان که مفهوم مخالف آن، یعنی هم‌گرایی، به همسویی، تقارب و فرایند تغییر و تحوّل و شبیه شدن گویش‌ها و زبان‌ها به یکدیگر تعبیر شده است.

## جهان اسلام

دانشنامه جهان اسلام، با معیار قرار دادن جنبه جغرافیایی جهان اسلام، آن را به صورت زیر تعریف کرده است:

«جهان اسلام، منطقه‌ای (است) مشتمل بر مجموعه فضای پیوسته از کشور مغرب در آفریقای شمالی تا شبه‌قاره هند و آسیای مرکزی و از قزاقستان تا مشرق آفریقا و چند قسمت ناپیوسته در جنوب و جنوب شرقی آسیا و اروپا و حوزه‌های کوچک مسلمان‌نشین جهان» (حداد عادل، ۱۳۸۲: جلد ۱۱ / ۴۵۱).

برخی نیز، جنبه جمعیتی جهان اسلام را بر سایر شاخص‌ها ترجیح داده و در تعریف آن گفته‌اند: «مجموعه کشورهایی که در مناطق مختلف جهان اکثریت جمعیتشان مسلمان باشد، جهان اسلام را شکل می‌دهند» (ستوده و جمعی از پژوهشگران، ۱۳۹۲: ۶۸).

اختلاف در تعریف واژه جهان اسلام را می‌توان این‌گونه تحلیل کرد که برخی آن را با شرایط حداقلی و برخی دیگر با شرایط حداکثری تعریف کرده‌اند. با وجود این، نمی‌توان دو شاخص مهم را در تعریف آن نادیده گرفت:

۱. بعد جغرافیایی جهان اسلام، که واژه «جهان» به آن اشاره دارد؛
  ۲. بعد عقیدتی و ایمانی مفهوم جهان اسلام که واژه «اسلام» بر آن دلالت دارد.
- با توجه به دو شاخص فوق، می‌توان گفت که جهان اسلام عبارت است از همه قلمروهای

<sup>۱</sup> Divergence.



جغرافیایی که مسلمانان به صورت جمعی، ضمن التزام نسبی به آموزه‌ها و باورهای اسلامی در آنها زیست می‌کنند.

### تعریف هویت<sup>۱</sup>

هویت چیزی است که کیستی و چیستی فرد با آن شناخته می‌شود (الطائی، ۱۳۸۲: ۳۳-۳۴). هویت کوتاه‌ترین پاسخی است که در جواب پرسش از کیستی می‌آید (خسروی، ۱۳۹۱، ص ۶). در نگاه عرفی اما دقیق، هویت، به طور توأمان، هم بر تشابه دلالت دارد و هم بر افتراق. هویت یک جامعه، حقایق ثابت و پایدار مشترک میان اعضای یک جامعه هستند که در آن جامعه وجود دارند و در غیر آن جامعه وجود ندارند. بنابراین می‌توان آن را مرز یا شاخصه افتراق آن جامعه با سایر جوامع نامید (گودرزی، ۱۳۸۵: ۱۸ - ۱۹).

هویت از این جهت که بر افتراق از هویت‌های دیگر دلالت دارد، ملازم با واگرایی نیست و زمانی به عاملی برای واگرایی تبدیل می‌گردد که به موضوعی برای افتخار و به عاملی ایدئولوژیک برای تصمیم‌گیری و تضاد منافع تبدیل گردد.

عوامل هویت‌ساز متعدّدند. زبان، نژاد، مذهب، قوم، ملت، جنس و ایدئولوژی، مهم‌ترین عوامل هویت‌ساز هستند. از مهم‌ترین هویت‌های اجتماعی و فرهنگی، هویت قومی و مذهبی است.

### ب) بینان‌های نظری مطالعه عوامل واگرایی

وجود واگرایی‌ها که در برخی موارد به منازعه و ستیزه‌جویی منتهی می‌شود، نظریه‌پردازان را برای کشف عامل یا عوامل آن به تکاپو واداشته است.

در این مورد نظریه‌پردازان، آرا و نظریه‌های متفاوتی ابراز داشته‌اند. نگارنده بر این اعتقاد است که برخی انگشت اتهام را متوجه طبیعت افراد انسانی درون هویت‌ها و برخی دیگر انگشت اتهام را متوجه طبیعت هویت‌های قومی، مذهبی یا زبانی کرده‌اند. در سومین دسته از این نظریات، از جمود بر طبیعت هویت‌ها رهایی یافته و به روابط بین قومی نیز توجه کرده‌اند. چهارمین دسته از نظریات، اگرچه طبیعت هویت‌ها را در محور مطالعات خود قرار داده‌اند؛ اما

1 . Identity

به درستی، نه تنها از طبیعت افراد انسانی و طبیعت هویت‌ها، بلکه از روابط بین هویتی نیز فراتر رفته، به تاثیر عرصه جهانی - در این جا استعمار جهانی - بر واگرایی‌های هویتی توجه عمیق نشان داده‌اند.

### عامل استعمار در سطح جهانی

عمده‌ترین عامل ایجاد واگرایی‌های قومی و مذهبی در سطح جهانی، استعمار است. کشورهای قدرتمند، به‌ویژه دولت‌های اروپایی و آمریکا، با هدف نفوذ در مناطق مختلف جهان و کسب منافع فراملی، برای فروپاشی جوامع دینی و ملی اقدام کرده‌اند. دولت‌های استعماری وقتی از تسلط بر کشورهای قدرتمند و مستقل ناتوان باشند، با ایجاد واگرایی‌های قومی - مذهبی و ایجاد مرزهای تصنعی میان اقوام و مذاهب، کشورهای کوچک، ضعیف و متکی بر ایدئولوژی‌های قومی و یا مذاهب متخاصم بایکدیگر را به وجود می‌آورند که تسلط و نفوذ در آن‌ها بسیار آسان و ممکن باشد.

مهم‌ترین ابزار استعمار در این مورد، بهره‌جویی از اندیشه‌های سیاسی مبتنی بر حق حاکمیت، لیبرالیسم و دموکراسی، ناسیونالیسم و اصالت دادن به اندیشه پلورالیسم، برای اقوام، نژادها و مذاهب است. استعمار این تفکر را با استفاده از رسانه‌های جمعی و به‌عنوان بیداری هویت‌های متمایز قومی، نژادی، مذهبی و زبانی در قالب سازمان‌های بین‌المللی، رادیو آزادی، بی‌بی‌سی و دیگر رسانه‌ها از جمله نشر کتاب دنبال می‌کند. ملاحظه عباراتی از کتاب *قوم‌شناسی سیاسی آقای رولان برتون* نشان می‌دهد که او چگونه تلاش کرده است در پوشش اهمیت عناصر فرهنگی، زیستی و حقوقی و حتی ژنتیک اقوام، قوم‌گرایی را ترویج کند (برتون، ۱۳۸۷: ۲۱۷ - ۲۱۸). اگر توصیه آقای رولان مبنی بر حق دستیابی به زمین و مدیریت بر سرزمین را برای همه اقوام مسلم فرض کنیم، در این صورت - با توجه به واقعیت‌ها - برای هریک از کشورهای آسیایی و افریقایی، مجموعه‌ای موزائیکی از اقوام متخاصم و کشورهای ضعیف، خواهیم داشت که برای بهره‌برداری‌های استعماری، بلکه بلعیدن آنها بسیار آسان خواهند بود.





کتاب *پیروزی بدون جنگ* عنوان کتابی است که نیکسون<sup>۱</sup> آن را برای بررسی و انجام همه اقداماتی که لازم است امریکا آنها را انجام دهد تا به اهدافش در پیروزی بدون جنگ با شوروی برسد، نوشته است. این کتاب، به خوبی نشان می‌دهد که چگونه در سطح عالیترین استراتژیست‌های استعمار، خط و اگرایی به مثابه ابزاری مفید، برای رسیدن به اهداف مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. از جمله اقداماتی که نیکسون پیشنهاد می‌دهد، پیگیری خط و اگرایی‌های قومی، مذهبی و نژادی در درون اتحاد شوروی است. او می‌گوید: «ما همچنین باید دامنه رقابت مسالمت‌آمیز را به داخل خود اتحاد شوروی بکشانیم.» او می‌افزاید: «هدف ما باید تشویق و ترغیب عدم تمرکز قدرت در اتحاد شوروی باشد». نیکسون در تشریح این هدف می‌گوید: «مسکو بر آخرین امپراتوری چندملتی زمین حکومت می‌کند. روس‌ها به‌سختی نیمی از کل جمعیت را تشکیل می‌دهند. نیم دیگر اکراینی‌ها، ازبک‌ها، روس‌های سفید، قزاق‌ها، تاتارها، آذربایجانی‌ها، ترکمن‌ها، گرجی‌ها، مولداوی‌ها، تاجیک‌ها، لیتوانی‌ها، ارمنی‌ها، قرقیزها و ده‌ها قوم دیگر می‌شود. بیش از یکصد ملت کوچک در اتحاد شوروی وجود دارد.»

البته نیکسون می‌داند که «بسیاری از امریکایی‌ها این کار را نوعی اقدام خصمانه تلقی می‌کنند»؛ اما پاسخ می‌دهد: «اما اینطور نیست». توجیه نیکسون از پیگیری این خط که قطعاً به اقدامات خشونت‌آمیز قومی و مذهبی در درون مرزهای اتحاد شوروی می‌انجامد، دفاع از «حقوق بین‌الملل» و اقلیت‌های قومی! است. از این‌رو می‌گوید:

«ایالات متحده نباید از پخش اخبار و اطلاعات به داخل اتحاد شوروی خودداری کند. تحت حقوق بین‌الملل، ما حق داریم این کار را انجام دهیم و باید از این حق خود استفاده کنیم. اگر ما در جنگ اندیشه‌ها یک سیاست خویش‌تن‌داری یک‌جانبه اتخاذ کنیم، یکی از موثرترین امکانات خود را در رقابت آمریکا - شوروی از دست خواهیم داد» (نیکسون، ۱۳۸۹: ۱۷۸ - ۱۷۹).

۱. سیاست‌مدار و سی‌و‌هفتمین رئیس‌جمهور امریکا

نیکسون در این کتاب، شیوه و مسیر نفوذ برای ایجاد واگرایی را نشان می‌دهد:

با پشتیبانی حقوق بین‌الملل، راه برای مطرح کردن ویژگی‌های تاریخی، تمدنی - فرهنگی اقوام اتحاد شوروی و در نتیجه، به هیجان در آوردن احساسات و عواطف قومی، زبانی و مذهبی، هموار می‌شود و سپس با تمرکز بر بی‌عدالتی، تمرکز قدرت و فقدان دموکراسی، بهانه‌های بسیار خوبی برای ایجاد تعارضات قومی و مذهبی و تقابل با قدرت مرکزی فراهم می‌گردد.

نیکسون، وجود پنجاه میلیون اکرایی به‌عنوان بزرگترین ملت بدون کشور، ظلم تاریخی اتحاد شوروی به مردم مسلمان آسیای مرکزی، نظریه خصمانه و سرکوبگر کمونیسم، بدگمانی به نفوذ جهانی، تجدید حیات اسلام!، کشتار مردم افغانستان و ملاحظه اشتراکات قومی، فرهنگی و مذهبی‌شان، و فقر و رکود اقتصادی را ظرفیت‌های بالقوه‌ای برای جازدن و پیشبرد برنامه فروپاشی اقوام و مذاهب موجود اتحاد شوروی می‌داند: «این خاطرات تاریخی و واقعیت‌های سیاسی کنونی، مردم آسیای مرکزی را به یک نیروی بالقوه برای تغییر مسالمت‌آمیز تبدیل می‌کند.» (همان: ۱۸۰)

قالبی که برای این منظور انتخاب شده است، استفاده از بنگاه‌های خبرپراکن است: «تنها راه برای درگیر شدن ما در رقابت مسالمت‌آمیز (ایجاد واگرایی‌های مذهبی و قومی) در داخل اتحاد شوروی از طریق برنامه‌های سخن‌پراکن رادیویی خارجی و مبادله فرهنگی است» (همان: ۱۸۱).

او می‌گوید:

«برنامه‌های سخن‌پراکنی ما باید مسئله ملی‌گرایی (هویت‌گرایی) را مورد توجه قرار دهد و این مردم را به تلاش برای کسب حقوق ملی خود تشویق کند. اگر رهبران کرملین در نتیجه بیداری ملی فزاینده مردم غیر روس در این مبارزه امتیازی بدهند، درها را برای تغییر مسالمت‌آمیز ملی باز خواهد شد.» (همان)

او می‌افزاید:

«ما باید پخش برنامه‌های رادیویی خود را برای داخل شوروی دو برابر کنیم. ما همچنین لازم است از تکنولوژی تازه در این زمینه بهره‌گیریم. ما باید استقرار یک ماهواره را که بتواند برنامه‌های تلویزیونی برای سراسر شوروی پخش کند، در سال‌های قبل از ۱۹۹۹، هدف خود قرار دهیم» (همان: ۱۸۲). رادیوی آزادی آغاز خوبی است... سخن‌پراکنی‌های رادیویی ما باید این مردم را به زبان‌های ملی آنها خطاب کند و اطلاعاتی را درباره مناطق و تاریخشان که دولت تحت سلطه روس‌ها حاضر به پخش آن نیست، در اختیارشان قرار دهد (همان: ۱۷۹ و ص ۱۸۲).

بسیار روشن است که امریکا از به خدمت‌گرفتن حقوق بین‌الملل، مطرح کردن حقوق اقوام و مذاهب، و مخالفت با ظلم و بی‌عدالتی که بر مردم غیر روس تحمیل می‌شود تا احساسات و هیجانات قومی و مذهبی آنها را علیه حکومت مرکزی به حرکت درآورد، قصد خدمت به قوم قزاق و تاجیک و تاتار را ندارد. همه این تلاش‌ها، همان‌گونه که نیکسون تصریح کرد، یافتن راهی بدون هزینه برای پیروزی بر اتحاد شوروی و حفظ منافع حیاتی آمریکا است. این همان حقیقت استعمار است و اگر این برنامه در اتحاد شوروی جواب داده است، چرا در مناطق دیگری که امریکا به دنبال تامین منافع حیاتی خود است، قابل تجربه نباشد، جنوب شرقی آسیا باشد، یا افریقا و یا جاهای دیگر.

نکته مهمی که تذکر آن لازم است، این است که اگر چه استعمار و استکبار به اقتضای طبع و طبیعتش، تلاش می‌کند تا برای پیروزی بدون هزینه و دستیابی به اهدافش، هزینه‌های فراوان و آگرایی را بر جهان اسلام تحمیل کند؛ اما نباید همچنانکه در مدل نظری و چارچوب مفهومی به آن اشارت رفته است، نقش منفی شخصیت‌ها، هویت‌های واگرا و روابط و آگرایی را در ایجاد ظرفیت‌های مناسب برای دستیابی استعمار به اهدافش نادیده بگیریم. به راستی اگر شخصیت‌های واگرا و روابط واگرا میان هویت‌های مذهبی و قومی جهان اسلام نبود، آیا

۱. برنامه‌های برون مرزی امریکا متأسفانه با برنامه‌های گورباچف مبنی بر فضای باز سیاسی (گلاس‌نوست) همراه شد و امریکایی‌ها با استفاده به موقع از این برنامه‌ها، فروپاشی شوروی را محقق کرده به اهداف خود رسیدند.



استعمار امکان بهره برداری می یافت؟ بر این مبنا، اگر چه نقش استعمار در ایجاد واگرایی میان جهان اسلام محکوم است؛ اما به همان اندازه، بلکه بیشتر از آن، نگرش و رفتار کسانی محکوم است که با هدف منافع شخصی و یا قومی - مذهبی خود، به کمک نقش استعمار آمده و بر طبل واگرایی در جهان اسلام می کوبند.

### نقش استعمار در واگرایی‌های قومی جهان اسلام

مبتنی بر مدل «سطوح تحلیل هویت» واگرایی‌های قومی جهان اسلام، تحت‌تاثیر بسیار شدید عوامل فرامنطقه‌ای، از جمله استعمار کشورهای فرامنطقه‌ای است. تأثیرگذاری عامل استعمار بر واگرایی‌های قومی جهان اسلام، در مورد هریک از قومیت‌های عرب، فارس و ترک، مستقلاً مورد بحث قرار خواهد گرفت.

### نقش استعمار در واگرایی فارسی

ارتباط استعمار و قوم‌گرایی ایرانی، در چندین سطح قابل بررسی است:

#### منابع اولیه قوم‌گرایی باستانگرا

مشابه با آنچه درباره قوم‌گرایی ترکی گفته شد، پایه‌گذاران تفکر قوم‌گرای ایرانی (ناسیونالیسم باستان‌گرا) نیز ایرانی نبودند؛ بلکه متفکران اروپا بودند که این تفکر را بنیاد گذاشتند و بعداً ایرانیان آن را اخذ و ترویج کردند.

متأسفانه، ایرانیان باستان، تاریخ باستان را به‌صورت روایی و قابل اعتماد ثبت نکردند و گزارش‌های مکتوبی هم که دیوان سالاری هخامنشی و دیگر سلسله‌های شاهی - به خط آرامی - به ثبت آن اقدام کرده است، به علت استفاده از پایپروس فسادپذیر، بر جای نمانده‌اند. بنابراین، متون بومی مورد نیاز برای بازسازی تاریخ زندگی و زمانه دوره باستان بسیار اندک‌اند (ضرغامی، ۱۳۹۴: ۱۳). تنها منابع مورد استفاده برای معرفی تاریخ باستان ایران، منابعی هستند که در غرب قدیم (یونان باستان) و یا غرب جدید، از قرن هجدهم به بعد و با تکیه بر کشفیات باستان‌شناسی و همان منابع قدیمی نگاشته شده است.

ضرغامی که کتاب شناخت کوروش را با تکیه بر همین منابع در ۷۰۰ صفحه تالیف کرده

است، صادقانه اعتراف می‌کند: یونانیان رویدادهای تاریخی را بر حسب ارزش‌های فرهنگی، سیاسی، و فلسفی تبیین می‌کردند، و به خود اجازه می‌دادند که تعصبات فرهنگی‌شان بر روایت‌هایی که از تاریخ باستان ایران داشتند سایه بیندازد. او به هرودت مثال می‌زند و می‌گوید: او به ایرانیان به علت اینکه تلاش ایرانیان برای فتح سرزمین یونان را نوعی تجاوز به نظم طبیعی جهان تفسیر می‌کرد، خصومت می‌ورزید؛ از این رو ایرانیان را موجوداتی حریص و مستبد تصور می‌کرد که به هیچ‌وجه نمی‌توانند نگرش مردان آزاد را درک کنند (همان: ۱۳ - ۱۵). همین امر باعث شده است تا برخی هرودوت را به‌عنوان کسی که در بازگو کردن روایت‌ها به سختی، امانت داری و عدل و داد را رعایت کرده است، بشناسند (موسوی، ۱۳۸۰: ۹). دیگر مورخ یونانی، «کتزیاس»، نیز به دنبال آن بود تا خوانندگان کتاب خود را با قصه‌هایی از «غربت شرق» شگفت‌زده کند، شمشیرهای جادویی، هیولاهای قصه‌های پریان و سایر خیالپردازی‌هایی که چشم را خیره می‌کند (ضرغامی، ۱۳۹۴: ۱۶) هرودوت (۴۸۴ ق م)، کتزیاس (۴۱۴ ق م)، توسیدید (۴۶۰ ق م)، گزنفون (۳۵۴ ق م)، یوسف فلاویوس، مورخ یهودی (۳۰۷ ق م) و مورخان دیگری از این دست که در مورد دوره‌های بعدی تاریخ ایران باستان کتاب نوشته‌اند (ر. ک: موسوی، ۱۳۸۰ و وثوقی، ۱۳۸۳)، در واقع، شرق‌شناسانی بودند که همچون شرق‌شناسان جدید، شرق باستان را ابژه و موضوع مطالعات خود قرار می‌دادند.

وضعیت منابع شناخت تاریخ ایران باستان، در دوره معاصر بهتر از منابع قدیمی نیست. اکثر منابعی که به بررسی و معرفی تاریخ باستان ایران پرداخته‌اند، منابعی هستند که به وسیله نویسندگان غربی نوشته شده‌اند. کتاب‌شناسی‌هایی که در این مورد تدوین شده است، به‌خوبی نشان می‌دهد که صرف نظر از برخی منابع عربی و فارسی که بیشتر، معطوف به دوره اسلامی هستند، بقیه منابع، نگارش شرق‌شناسان اروپایی هستند (برای مثال ر. ک: ایرج افشار، ۱۳۹۰ و موسوی، ۱۳۸۰). کتاب *کتاب‌شناسی خرد و اندیشه ایران باستان در فرهنگ غرب*، ضمن اشاره به «تاریخ و فرهنگ ایرانی» به‌عنوان یکی از منابع تمدن بشری، اذعان می‌کند: «سیر مطالعات این رشته در جامعه امروز ایران و حتی دانشجویان مطالعات ایرانی چندان شناخته شده نیست». از این رو، بنا به «ضرورت بازشناسی سیر مطالعات دانشمندان در این موضوع» تصمیم می‌گیرد

«کتاب‌شناسی کاملی از تاریخ اندیشه و دین در ایران باستان فراهم» نماید. در این کتاب‌شناسی «نام‌های کسانی چون مکس مولر، الکساندر کوهوت و سودر بلوم، ای. استاو، از محققان دهه‌های پیشین، و کسانی چون دوشن گیمن، ویدن گرن، ویکندر و شائول شکد از معاصران»، به‌عنوان برجسته‌ترین دانشمندان و ایرانشناسان و دین‌شناسان، در حوزه تاریخ ایران باستان و نحوه تعامل فرهنگ و تمدن ایران و غرب نام برده شده‌اند. (ر.ک: رازی، ۱۳۷۹).

### منورالفکران و اقتباس باستانگرایی از منابع تفکر غرب

منورالفکرانی نظیر حسینقلی آقا که در پاریس درس خوانده بود و نیز روشنفکرانی مانند آخوندزاده، آقاخان کرمانی و حسن تقی‌زاده در *مجله کاوه* و میرزا ملکم‌خان در *روزنامه قانون*، در فضای غبارآلود فکری دوره مشروطه و بعد از آن، ترکیبی از ناسیونالیسم لیبرال با ناسیونالیسم قوم‌گرا را ارائه داده بودند.

این افراد که همگی از قماش منورالفکران عصر مشروطه محسوب می‌شوند، به‌طور کلی فرهنگ منورالفکری و از جمله تفکر قوم‌گرایی را از دانش شرق‌شناسی و ایران‌شناسی اقتباس کردند. مددپور، در کتاب *سیر تفکر معاصر می‌گوید*:

«منورالفکران ایرانی در واقع شاگردان مستشرقین بودند که به پیروی از آنان در تاریخ و هنر و ادبیات و فرهنگ مطالعه و پژوهش می‌کردند.».

مددپور ضمن استناد به سخنی از «هوار» در کتاب *ایران و تمدن ایرانی* می‌گوید:

«ناسیونالیسم ایرانی در واقع فرزند مشروع شرق‌شناسی و ایران‌شناسی و القای قوم‌انگاری رایج در غرب بود که به اقتضای اوضاع خاص اروپا، پس از انقلاب فرانسه و فتوحات ناپلئون تکوین یافت» (مددپور، ۱۳۸۷: ۲۰۴/۲).

آخوندزاده و آقاخان کرمانی، با تطبیق دادن تاریخ ایران با تاریخ اروپا، ناسیونالیسم ایرانی را تاسیس و براساس آن، ستایش از تمدن ایرانی پیش از اسلام و اسلام ایرانی! و دشمنی و کینه به عرب، ساحت دینی حیات مسلمانان و تخطئه سنن اسلامی را تحت عنوان خرافه و جهل، سنتی برای بازگشت به اصل و مبادی، یعنی ایران باستان قرار دادند (همان: ۲۰۴ - ۲۰۵).

ناسیونالیسم باستان‌گرا دو رویه داشت: یک رویه آن تلاش برای زنده کردن مفاخر دوره باستان و از جمله زبان فارسی بود و همزمان با آن، به شدت تلاش می‌کرد، به بهانه مخالفت با عوامل انحطاط تمدن ایرانی، رویه دوم خود را که مخالفت با تمامی سنت‌های فلسفی، عرفانی، دینی و سیاسی اسلامی بود به نمایش بگذارد (قمری (قنبری) ۱۳۸۰: ۸۶). بر پایه همین اصل، «از ویژگی‌های مهم ناسیونالیسم باستان‌گرا، نوعی احساس تنفر به اعراب بود. به عقیده این جریان فکری، تمدن باستانی ایران، به وسیله اعراب نابود شده بود.» (همان: ص ۸۴)

بازگشت تفکر ناسیونالیسم باستان‌گرای منورالفکران به اندیشه‌های غرب، به حدی واضح است که مددپور، باستان‌گرایی را چهره‌ای دیگر از اثبات مجدد غرب، پس از مرحله نفی اسلام می‌داند (ر. ک.: مددپور، ۱۳۸۶: کتاب سوم / ۱۷ و ۳۷ و مددپور، ۱۳۸۷: ۱۳۸۷ / ۲: ۵۲۳). به اعتقاد او، گرچه برخی تلاش کرده‌اند ناسیونالیسم باستان‌گرا را پدیده‌ای بومی و با حب وطن یکسان قلمداد کنند؛ اما این معنا به هیچ‌وجه با ناسیونالیسم قوم‌گرا که از بسط لیبرالیسم سیاسی و حاکمیت ملی در نظریه ژان بدن سرچشمه گرفته است سازگار نیست (مددپور، ، ۱۳۸۷: ۲: ۵۲۳)؛ همچنانکه نمی‌توان خصلت قوم‌گرایی آخوندزاده را ناشی از تداوم احساسات شعوبی‌گری قرون اولیه بعد از اسلام دانست؛ زیرا بعد از افول نهضت‌های قوم‌گرای ایرانی، تا زمان برآمدن موج ناسیونالیسم اروپایی و منورالفکری در ایران، دیگر هیچ نشانه‌ای از قوم‌گرایی در ایران مشاهده نشد.

بررسی اسناد و تحلیل محتوای سخنان آخوندزاده و آقاخان کرمانی، به‌عنوان پایه‌گذاران قوم‌گرایی معاصر، نشان می‌دهد که آنان علاوه بر تعلق فکری به دانش شرق‌شناسی، شدیداً از حیرت و شیفتگی‌شان به پیشرفت و ترقی اروپا متأثر بوده‌اند. عباراتی که در ابتدای کتاب *مکتوبات کمال الدوله* آمده است، نشان می‌دهد که آخوندزاده در مرحله دوم از تحوّل فکری‌اش<sup>۱</sup>، به شدت تحت تاثیر رشد و ترقی (پروقره) «فرنگستان» قرار گرفته، آن‌گاه با مقایسه وضعیت تاسف‌بار حالیه ایران با وضعیت پیش‌رفته کشورهای فرنگ دچار تاسف و حسرت شده و آرزوی تجدید عظمت ایران باستان می‌کند:

۱. در مرحله اول از تحولات فکری، تحت تاثیر میرزا شفیق که متهم به الحاد و بی‌دینی بود، قرار گرفت. (ادمیت، ۱۳۴۹: ص ۱۲ و ۱۴)

«ای دوست عزیز من جلال الدوله، عاقبت سخن تو را شنیدم و بعد از سفر انگلیس و فرانسه و ینگلی دنیا<sup>۱</sup> به خاک ایران آمدم. امّا پشیمان شده‌ام. کاش نیامدمی و کاش اهل این ولایت را که با من هم مذهبند، ندیدمی ... جگرم کباب شد. ای ایران کو آن شوکت و سعادت تو که در عهد کیومرث و جمشید گشتاسب و انوشیروان و خسرو پرویز میبود.» آن گاه می‌افزاید: «اگرچه آن‌گونه شوکت و سعادت در جنب شوکت و سعادت حالیه ملل فرنگستان و ینگلی دنیا به منزله شمعی است در مقابل آفتاب؛ لیکن نسبت به حالیه ایران مانند نور است در برابر ظلمت» (آخوندزاده، بی تا: ۱۵ - ۱۶).

آقاخان کرمانی نیز افکار و اندیشه‌های غرب را با حضور خود در استانبول و به علت آشنایی‌اش با زبان‌های انگلیسی و فرانسه فرا گرفت. او کتاب‌های برخی نویسندگان عصر روشنایی قرن هیجدهم، از قبیل: ولتر، روسو، منتسکیو، اسپنسر، دکارت و داروین را خواند و در آثار خود از آنان متأثر گردید. او نیز همچون آخوندزاده، تحت تأثیر جریان منورالفکری اروپا اندیشه ترقی و ناسیونالیسمی را ترویج کرد که با فرهنگ و تمدن عهد باستان آمیخته بود (مددپور، ۱۳۸۷: ۲/۱۹۳ و ۴۹۴) حسن تقی‌زاده نیز رویه‌ای مشابه دو همقطار خود، آخوندزاده و آقاخان کرمانی داشت (ر. ک: آصف، ۱۳۸۴: ۱۵۳)

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چگونه فرهنگ و تمدن غرب و به صورت صریحتر، تحولات عهد رنسانس و پروتستانتیسم، در گرایش منورالفکران و روشنفکران ایران به ناسیونالیسم باستان‌گرا، نفی اسلام، ضدیت با قوم عرب و تلاش برای دستیابی به ترقی اثر گذاشت؟ مددپور بعد از طرح این سوال (مددپور، ۱۳۸۷: ۲/۱۸۷) اینگونه می‌گوید: رنسانس و نهضت اصلاح دینی، دو سرچشمه اصلی تاریخ معاصر غرب است. غرب با رنسانس، فکر و هنر را از سلطه دین مسیح خارج کرد و فرهنگ و تمدنی را به ظهور رساند که محور آموزهای فرهنگی و ادبی آن، اومانیسم و متعلق به قبل از تمدن مسیحی (عهد باستان) بود. به این ترتیب، انسان از نظر دینی، از تسلط عظیم روحانیت رهایی یافته، طالب یک زندگی عقلانی به دور از آموزه‌های دینی

۱. در واقع آن‌چه آخوندزاده فرانسه و انگلیس و ینگلی دنیا و یا چه بسا «یوروپا» می‌نامد به جز همین شهر تفلیس جای دیگری نیست. ر. ک: (مددپور، ۱۳۸۶، ص ۱۹)



گردید. غرب با نهضت اصلاح دینی، در جستجوی ناکجاآباد عصر ایمان صدر مسیحیت، از ایمان دینی و اصول جزمی آن دست کشید و به ایمانی مسخ شده، صورتی متجددانه از دین و سکولاریسم رسید. اما اصلاح دین، پایان کار غرب نبود. غرب از ایمان ممسوخ هم گذشت و در نهایت با عصر روشنگری (حجیت تجربه و عقل خودبنیاد) مرجع رسیدگی و داوری در مورد همه دعاوی را به عقل واگذار کرد (ر. ک: همان: ۱۸۷ - ۱۸۹).

روشنفکر ایرانی که نه تاریخ غرب را به‌خوبی درک کرده بود و نه تاریخ و فرهنگ ایران را، براساس این برداشت که رنسانس، بازگشت به یونان و عقل را مقصد خود قرار داده است و رفرمیسم دینی، بازگشت به مسیحیت اصیل صدر تاریخ مسیحی را، نسخه بدلی از آن را برای ایران تجویز کرد. اشتباه منورالفکران و بعداً روشنفکران در این بود که منورالفکری و روشنفکری غرب، براساس نوعی خودآگاهی، تمدن باستانی خود، یونان را به‌عنوان تنها تمدن مطلقاً غیر دینی سرمشق قرار دادند؛ درحالی که «در ایران نیز سخن از گذشته بود؛ اما این سخن اغلب در لفافه و نهان روشی تکوین می‌یافت. همگان از گذشته سخن می‌گفتند؛ بی‌آنکه به باطن و حقیقت گذشته، نظری داشته باشند. آنان بیشتر در مقام تقلید از غرب بودند. این نوع تفکر قلبی با ظهور منورالفکرانی چون میرزافتحعلی آخوندزاده و میرزاآقاخان کرمانی به اوج خود رسید.» (ر. ک: همان: ۱۹۰ - ۱۹۳)

در مورد وابستگی آخوندزاده به استعمار، اگرچه برخی او را در این ملت‌پرستی، تجددخواهی و علم‌گرایی و عشق به حریت، صادق و ندای او را برخاسته از دل و مخالفت او را بدون سوء نیت می‌دانند، (مجتهدی، ۱۳۵۶: ۹۸ - ۹۹ و ر. ک: آدمیت، ۱۳۴۲: ۲۲)؛ اما برخی دیگر نیز با رجوع به زندگی و آثارش گفته‌اند: چگونه می‌توان از پاکی آخوندزاده و در همان حال ضدیتش با اسلام سخن گفت و مهم‌تر از این، چگونه می‌توان او را از مزدوری تبرئه کرد؛ در حالی که «سیاست توسعه‌طلبانه روسیه در قرن نوزدهم را یک پدیده مترقی تاریخ جهت غربی کردن فرهنگ سیاسی علی‌الخصوص مردم قفقاز می‌دانست» و از طریق تمثیلات ضد اسلامی‌اش، راه سلطه روس‌ها بر سرزمین‌های اسلامی را هموار می‌کرد و در همین راستا از تزار و نمایندگان دولت تزاری ستایش می‌کرد. فریدون آدمیت، تصریح می‌کند: «میرزافتحعلی در خدمت دولت

روس بود» (ادمیت، ۱۳۴۲: ۲۵). و «به اقتضای شغلی که داشت، همراه هیئت‌های روسی برای تحقیقات علمی و یا ماموریت‌های دیگر به نواحی مختلف قفقاز سفر کرد» (ادمیت، ۱۳۴۹: ۲۷). به همین علت است که مددیور سؤال می‌کند: «آیا در استخدام روس‌ها بودن و آنها را ولی نعمت خود دانستن و تا پایان عمر، صادقانه در این امر کوشیدن مزدوری نیست؟» (مددیور، ۱۳۸۷: ۲/۲۳ - ۲۵).

چگونه می‌توان وابستگی ناسیونالیست‌های باستان‌گرا به استعمار را نادیده گرفت؛ در حالی که، ناسیونالیسم از طریق نفوذ فراماسونری و عوامل دست ساز بومی و محلی آن، به ایران انتقال یافت. اوج تلاش فراماسونری برای نفوذ در ایران، به سالهای اوجگیری رقابت‌های استعماری روس، انگلیس و فرانسه برای نفوذ در کشورهای اسلامی و تعقیب اهداف توسعه طلبانه و منافع استعماریشان صورت گرفت. فراماسونری بر مبنای فرهنگ بورژوازی و مدرنیسم، جوهره جهان بینی خود را بر اصل تقدس‌زدایی از دین، اصالت عقل و کنار گذاشتن دین از جامعه و جایگزین کردن اندیشه‌های اومانیستی قرار داد ((ر. ک: نجفی، ۱۳۸۱: ۵۴۵-۵۶۵)). فراماسونری در مسیر فرازوی از دین و یا دنیوی کردن آن، برای جلوگیری از تحریک احساسات دینی فراماسونهای درجه پایین، گاهی اعلام بی طرفی می‌کند (همان)؛ اما در نهایت، با نفی دین و نفی اعتقاد به خدا و نبوت (اسناد موسسه تاریخ معاصر ایران، ۱۳۵۰: ۵۶۴، نقل از گروه تحقیقات علمی، ۱۳۶۸: ۱۸۱) به مثابه عالیترین عامل همبستگی و همگرایی جهان اسلام و جایگزین ساختن تفکر قومیت‌گرایی، بیشترین نقش را در واگرایی جهان اسلام دارد. نجفی، در مقاله «نگاهی به تکاپوی سیاسی - فرهنگی فراماسونری در ایران» تصریح می‌کند: یکی از مهمترین ابزارهایی که فراماسونها برای دین‌زدایی به آن تمسک می‌جویند، ترویج میراث باستانی و قومی کشورها و بزرگ‌نمایی دستاوردهای غیر مذهبی آنها است. او می‌افزاید: در همین راستا است که فراماسونری در ایران به تبلیغ میتراییسم و زردشتیگری می‌پردازد. نامگذاری لژهای فراماسونری به اسامی مانند کوروش، مزدا، میترا، داریوش، پاسارگاد و کسرا که تداعی‌کننده تاریخ ایران باستان هستند، از همین جهت است (نجفی، ۱۳۸۱: ۵۶۹). توصیه مستر همفر، جاسوس انگلستان به وزارت مستعمرات انگلیس به اینکه «لازم است مسلمانان را



و ادوار کنیم که اهمیت بسیاری به تمدنهای پیش از اسلام خود بدهند و قهرمانان و شخصیت‌های قبل از اسلام را زنده کنند، مانند احیای فرعونیت و فرعونها در مصر و احیای زردشتیگری در ایران و احیای بابلیه در عراق»، از همین جهت است. (همفر، ۱۳۷۱: ۱۰۵)

در واقع پروژه مشترک لژهای فراماسونری و وزارت مستعمرات انگلستان بر دو پایه اساسی شکل می‌گرفت: یکی، ضدیت با اسلام به عنوان پایه‌ای‌ترین عامل هم‌گرایی و همبستگی اسلامی ب: ترویج قوم‌گرایی و ناسیونالیسم مبتنی بر عصبیت (شوونینیسیم) به مثابه یکی از مهمترین عوامل واگرایی در جهان اسلام. فراماسونری برای رسیدن به اهداف استعماری، تلاش می‌کرد تا از طریق روشنفکران خودباخته، اسلام را به عنوان عامل عقب افتادگی ایران و سایر کشورهای اسلامی و در همان حال تمرکز بر قومیت ایرانی، ترک و عرب و به طور کلی عهد باستان را در هر یک از جوامع اسلامی به عنوان بهترین دوره و تمرکز بر آن را عامل نجاتبخش این جوامع معرفی کند. برای اثبات این فرضیه موهوم قلم‌های زیادی به کار افتاد و فعالیت‌های هنری و ادبی فراوانی مانند کتاب *نامه خسروان* اثر جلال الدین میرزا از شاگردان ملکم و اخوندزاده که در تمجید از پادشاهان ایران پیش از اسلام و به زبان فارسی سره نوشته شده بود، نمایشنامه *عشق و مردانگی* اثر ابوالحسن فروغی، از پرویز تا چنگیز اثر تقی زاده، ایران باستان حسن پیرنیا، فرهنگ پهلوی اثر پرویز ناتل خانلری و ... به رشته تحریر درآمد (نجفی، ۱۳۸۱: ۵۸۷ - ۵۸۸).

به این ترتیب، تمامی فراماسون‌ها و لژهای فراماسونری در ایران، ایده ضدیت با اسلام و تمرکز بر ایران باستان و قومیت پارسی را تعقیب کردند و بر شاه‌پرستی به مثابه مهم‌ترین نماد باستان‌گرایی تأکید کردند. (نجفی، ۱۳۸۱: ۵۸۸ - ۵۸۹) نکته جالب در این تأکیدات، برخورد دوگانه فراماسونری با پدیده ناسیونالیسم است. فراماسونری که شعار اساسی آن بر برادری و برابری و طرح حکومت جهانی ماسون‌ها (کاسموپولیتیسیم) است (همان: ۵۴۶ و ۵۹۰) ضمن تأکید بر برتری نژاد یهود، ارزش‌گذاری به یهودیت و صهیونیسم، و توجیه اشغال فلسطین، از ناسیونالیسم ایرانی، ترکی و عربی به عنوان یکی از بهترین ابزارها برای ضدیت با دین و ایجاد واگرایی در جهان اسلام بهره می‌برد. جالب‌تر اینکه این هدف را در هریک از جوامع اسلامی، متناسب با وضعیت جامعه‌شناختی شما پیش می‌برد؛ برای ترک‌ها با ترک‌گرایی و برای عرب‌ها



با عرب‌گرایی و برای ایران با قوم‌گرایی ایرانی، و نتیجه آن خواهد بود که قومیت‌های بزرگ ایرانی، عربی و ترکی در دام بزرگ واگرایی افتاده و با رفع ید از اسلام، ناخواسته، بیشترین خدمت را به اهداف استعماری داشته باشند. با عنایت به پیوند ذاتی فراماسونی و صهیونیسم، به یقین مهم‌ترین هدف استعماری در این ارتباط مقدمه‌سازی برای تشکیل حکومت واحد جهانی ماسون‌ها و یهودیان است که در این صورت هریک از اقوام ایرانی، ترک و عرب، بازوهای اجرایی این حکومت را تشکیل می‌دهند. خدمت بی‌شائبه ایران قبل از انقلاب اسلامی به صهیونیسم اشغالگر، و نیز تلاش وافر ماسونی‌گری برای جنبه تاریخی بخشیدن به جریان صهیونیسم و توصیف اشغال فلسطین به‌عنوان پیش‌درآمد بزرگ تاریخی در راستای توجیه دولت اشغالگر فلسطین، نشانه‌هایی بر این مدعا است (نجفی، ۱۳۸۱: ۵۶۸).

بسیاری از منورالفکران صدر تاریخ معاصر ایران، مانند آخوندزاده، ملکم خان و آقاخان کرمانی که به نحوی با اسلام ضدیت داشتند و از قوم‌گرایی ایرانی و تاریخ ایران باستان حمایت می‌کردند، فراماسون‌هایی بودند که به وسیله لژهای فراماسونری مادر در اروپا شکار شد و به خدمت گرفته می‌شدند.

اولین فردی که از ایران به وسیله جاسوسان و لژهای انگلیسی شکار شد، عسگرخان افشار ارومی، سفیر ایران در فرانسه بود. این فرد که برای دریافت کمک علیه متجاوزان روسیه به کشور فرانسه اعزام شده بود، به عضویت لژ انجمن پاریس درآمد و بدون اینکه کار مفیدی انجام دهد، با مأموریت تشکیل لژ فراماسونری در اصفهان، به ایران بازگشت (رائین، ۱۳۷۴: ۳۰۹/۱). استاد آخوندزاده، میرزا شفیع گنجوی، کسی که مسیر زندگی او را از روحانی شدن به عرفانیت تغییر داده است،<sup>۱</sup> احتمالاً یک فراماسون<sup>۲</sup> بوده است. فریدون آدمیت می‌گوید:

۱. میرزا شفیع، که پیش ملایان متهم به الحاد بود، روحانی شدن را برابر با ریاکار و شارلاتان شدن معرفی می‌کند و با از بین بردن پرده‌های غفلت آخوندزاده عرفانیت را تلقین می‌کند. (آدمیت، ۱۳۴۹، ص ۱۲ و ۱۳)

۲. فراماسونری، محفل پررمزورازی است که در راستای تحقق اهداف استعمار، امپریالیسم و صهیونیسم فعالیت می‌کند و با ارائه شعارهای فریبنده سعی در نفوذ در کشورهای جهان سوم و ایجاد وابستگی به استعمار جهانی و صهیونیسم دارد. (نجفی، ۱۳۸۱، ص ۵۲۹)

«میرزا فتحعلی با چند تن از دوستانش محفلی داشتند به نام «دیوان عقل»... دیوان عقل در خانه میرزا شفیع تشکیل می‌گردید. بکی خان، میرزا فتحعلی و ابوویان و چند شاعر گرجی در آنجا جمع می‌شدند و درباره شاعران بزرگ ایران بحث می‌کردند» (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۸).

گاهی نیز او را «رئیس انجمن فراماسونری «دیوان عقل» در قفقاز و نخستین استاد و معلم آخوندزاده و بشدت روحانیت‌ستیز نامیده‌اند (ذاکر اصفهانی، ۱۳۷۹: ۳۴۱). خود آخوندزاده، سندی بر فراماسون بودن وی وجود ندارد و فریدون آدمیت فراماسون بودن او را تأیید نمی‌کند؛ ولی احتمال آن را نیز به مناسبت اندیشه ترقی او، اعتقاد به کار جمعی و نیز توصیه خود ایشان به ضرورت تشکیل «فراموشخانه» و «مجامع»، بسیار قبل از آنکه ملکم به تأسیس آن اقدام کند، رد نمی‌کند (آدمیت، ۱۳۴۹: ۲۵-۲۶). آخوندزاده به شدت دین‌ستیز بود و علت عقب‌ماندگی ایرانیان را اسلام و خط عربی می‌دانست و در مقابل، به ترویج زردشتی‌گری و ناسیونالیسم مبتنی بر تعصب (شوونیسم) می‌پرداخت. نجفی او را عضو لژ فراماسونری روسیه می‌داند (نجفی، ۱۳۸۱: ۵۷۲). ملکم خان ناظم‌الدوله، پدر روشنفکری ایران، به تعبیر خانملک ساسانی، یک شارلاتان بی‌ایمان، بی‌وطن، طماع، جاه‌طلب، پول‌پرست، بی‌عارونگ، حقه‌باز و هوچی است (خانملک ساسانی، ۱۳۴۶: ۱ / ۱۴۴). که علاوه بر اینکه خود یک فراماسون بود، برای اولین بار انجمنی همانند فراماسونری فرنگستان به نام فراموش‌خانه تأسیس می‌کند. کارنامه ملکم خان، به قدری سیاه است که نمی‌توان در این تردید کرد که اندیشه‌های او و از جمله اندیشه قوم‌گرایی‌اش، بازتابی از وابستگی‌های سیاسی‌اش به استعمار است. یکی از کوچک‌ترین اقدامات او همکاری با میرزا حسین خان سپهسالار، صدراعظم فراماسون دولت وقت و همکار ملکم در اعطای امتیاز رویتر به انگلیسی‌ها بود (مددپور، ۱۳۸۷: ۲ / ۳۸۷).

حسن تقی‌زاده یکی دیگر از هواداران سرسخت ناسیونالیسم باستان‌گرا، دشمن قومیت عرب و خط عربی و بازیگر مهم نهضت مشروطه، «دومین استاد اعظم گراند لژ (مادام‌العمر) مستقل ایران» و «یکی از بنیان‌گذاران لژهای آلمانی در ایران است.» (رائین، ۱۳۵۷: سوم / ۵۳۱). اسماعیل رائین، علاوه بر تصریح به شماره پرونده فراماسونری او، با استناد به سخن عباس اسکندری - عضو کابینه دولت وقت - هنگامی که درباره نفوذ استعماری بریتانیا سخن می‌گفت،

تقی‌زاده را به‌عنوان یک فراماسونر که در این مورد ایفای نقش کرده است، مورد سرزنش و عتاب قرار می‌دهد. (همان) سیدحسین تقی‌زاده، پس از متواری شدن از ایران، مجله کاوه را (۲۴ ژانویه ۱۹۱۶) با مساعدت‌های دولت آلمان و با هدف حمایت از متحدین به چاپ رساند. دوره اول از شماره‌های مجله کاوه (۳۵ شماره) بیش از اینکه به دنبال مآل‌اندیشی برای اوضاع مملکت ستم‌دیده و اشغال‌شده ایران باشد، به دنبال حمله به روس و انگلیس و ستایش از آلمان به‌عنوان «پشتیبان عالم اسلام» و منجی «سرزمین کهن کوروش» بود (آصف، ۱۳۸۴: ۱۵۴).

شرح اهتمام و دقت سفارت انگلستان در مراقبت از ایشان که از زبان خودش هنگام فرار از ایران در کتاب *زندگی طوفانی* نقل گردید، نشان می‌دهد که او این قدر برای انگلیسی‌ها ارزش و اهمیت داشته است که تأمین جانی او حتی پس از خروجش از ایران، در باکو، نیز تداوم می‌یابد (تقی‌زاده، ۱۳۷۹: ۹۲).

محمدعلی فروغی، بزرگ‌ترین حامی اندیشه تفکر قومی و باستانی ایران در عصر پهلوی نیز فراماسونری کهنه‌کار بود. اسماعیل رائین، پدر فروغی را از افراد تحت تأثیر ملک‌خان و از پیش‌کسوتان ترویج فرهنگ غرب و فراماسونری در ایران معرفی می‌کند و اضافه می‌کند: محمدعلی فروغی نیز از پی‌پدر به یکی از مقامات ارشد فراماسونری رسید (رائین، ۱۳۵۷: اول / ۴۰ و ص ۲۵۳). او در سال ۱۲۸۶ شمسی و در سن ۳۲ سالگی از بنیان‌گذاران لژ بیداری ایران بود و به مقام استاد اعظم با عنوان خاص چراغ‌دار نائل گردید (همان: ۴۰، ۲۵۳، ۶۴۲ و ۶۸۲ و ج دوم / ۱۹۹ و ۱۱۲) حسین مکی، او را یکی از مهره‌های شطرنج سیاسی ایران در دوران مشروطیت و انقراض سلسله قاجار و روی کار آوردن رضاخان پهلوی می‌داند و معتقد است: «او یکی از فراماسون‌های باهوش و تحصیل‌کرده و دانشمند و صاحب تألیفات در ادبیات و حکمت و فلسفه است و از جمله سیاست‌مداران و افرادی است که همواره طرفدار سیاست انگلستان در ایران و مورد حمایت و اعتماد آنها بوده است. به همین جهت هم مقامات و مشاغل مهمی را شاغل گردیده است» (مکی، ۱۳۷۴: ۴ / ۲۳). محمدعلی فروغی در حمایت از نفوذ انگلستان، کشور ایران را به لباسی تشبیه می‌کرد که فقط با دست‌های انگلستان، آستین‌های آن به حرکت درمی‌آید (نجفی، ۱۳۸۱: ۵۷۶). در کتاب نخست وزیران ایران، فروغی را از کسانی می‌دانند که

با اشاره سفارت انگلیس (یا به اقتضای روحیه خود) برای به قدرت رساندن رضاشاه به قدرت زحمت بسیار کشیده بود (قانونی و علمی، ۱۳۹۱: ۳۰۱). همین محمدعلی فروغی بود که تاج سلطنت را بر سر رضاخان قلدر و بی سواد گذاشت و در مراسم تاج‌گذاری، او را پادشاهی ایرانی نژاد و پاک‌زاد و وارث تخت و تاج کیان و در ردیف پادشاهان ساسانی و هخامنشی ستود و منجی بی‌همتای ایران نامید. (موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۶۹: ۴۱)

### ترویج و تقویت اندیشه قومی باستان‌گرا به وسیله استعمار، صهیونیسم و سلطنت

بررسی تاریخ تحولات دوره معاصر اندیشه ناسیونالیسم باستان‌گرای ایران و نیز فرایند ایدئولوژیک کردن آن نشان می‌دهد که از یک سو استعمار و صهیونیسم و از سوی دیگر رژیم پهلوی، هرکدام متناسب با اهداف مشترک یا اختصاصی خود، به تقویت این جریان اقدام کرده‌اند. به این ترتیب، می‌توان توسعه و تقویت قوم‌گرایی ایرانی را پروژه مشترکی میان سه ضلع یک مثلث به نام‌های الف: استعمار، صهیونیسم و ب: عوامل فکری آن در ایران یعنی؛ روشنفکران وابسته و گاه یهودی و بالاخره، رژیم پهلوی دانست.

قرین بودن ناسیونالیسم باستان‌گرا با استعمار در اواسط حکومت رضاشاه و هم‌زمان با سیاست چرخش به سوی آلمان، اوج بیشتری پیدا می‌کند. آلمان نازی، با بهره‌گیری از نظریه وحدت نژادی ایران و آلمان، لزوم هم‌بستگی و یکسان‌سازی علایق مادی و معنوی دو ملت را نتیجه می‌گیرد، تا بهتر بتواند سیاست‌های نظامی و اقتصادی‌اش را در منطقه در قبال دشمنان اروپایی‌اش پیگیری کند. ایده وحدت نژادی ایران و آلمان که از سوی محافل نژادپرست آلمان و با تکیه بر آخرین دستاوردهای علمی جنبه ایدئولوژیک پیدا کرده است، در ایران مورد استقبال شدید محافل روشنفکری و دولت رضاخان قرار گرفت. ایرانیان بدون توجه به اهداف استعماری آلمان‌ها، از این امر خوشحال شدند که فرهنگ و تمدن و نژاد ایرانی‌شان مایه افتخار آن‌ها شده است و از این به بعد، باید مدرنیسم آلمانی را در امر صنعت، تربیت زنان، ورزش، ساختمان‌سازی و ... الگوی خود قرار دهند (آصف، ۱۳۸۴: ۲۳۳-۲۳۵ و ۳۳۴).

از جهت دیگر، اندیشه قومی باستان‌گرا آغاز تفکری در سپهر تفکرات سیاسی - اجتماعی ایران بود که خاندان پهلوی با بسط و تمسک به آن، به ارائه تفکر ایدئولوژیک از نظام شاهنشاهی

پرداخت. در واقع ناسیونالیسم باستان‌گرا، وسیله‌ای برای نفوذ صهیونیسم و استعمار و استقرار حکومت رضاخان و عاملی برای تکوین ایدئولوژی شاهی گردید. به این ترتیب، ناسیونالیسم مأخوذ از غرب، با روش علمی که عین ذات فلسفه جدید غربی است، با لامذهبی منورالفکران همراه شد و عصیت قومی نیز بدان اضافه گشت و مبنای ایدئولوژیک یک دوره پنجاه‌ساله در ایران گردید (مددپور، ۱۳۸۷: ۲ / ۴۹۴).

فردوست، در کتاب *ظهور و سقوط*، بعد از اشاره به امپراتوری نامرئی «روچیلدها» و سیطره صهیونیستی آن بر شئون سیاسی و اطلاعاتی و اقتصادی و فرهنگی دنیای غرب، بعد استعماری و صهیونیستی اندیشه قوم‌گرای ایرانی را مورد بررسی قرار داده است. او می‌گوید:

«به اعتقاد ما، ایران در استراتژی روچیلدها جایگاه اساسی داشت و لذا می‌توانیم صعود سلطنت رضاخان را گامی از سوی صهیونیسم به منظور تأمین شرایط لازم برای تأسیس تمدن یهود در خاورمیانه ارزیابی کنیم. این گام به وسیله اردشیر ریپورتر، سرجاسوس انگلیس در ایران به فرجام رسید که وظیفه داشت با سرکوب فرهنگ اسلامی مردم ایران، این نیروی عظیم را از منطقه خاورمیانه بیگانه و منزوی سازد» (فردوست، ۱۳۸۶: دوم / ۱۲۴).

همچنین می‌افزاید: یعقوب نیمرودی، به هدایت لرد ویکتور روچیلد و در همکاری با شاپور ریپورتر، طرح‌های پیچیده‌ای در عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی به تبلیغ «ملت ستم‌دیده یهود» در میان «دریای توحش عرب» و بهره‌گیری از «ناسیونالیسم ایرانی» به منظور القاء پیوندهای باستانی ایرانیان و یهود، هم‌زمان با ترویج عرب‌ستیزی، اجرا کردند.

جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، عظیم‌ترین برنامه تبلیغی و کاربردی برای ایدئولوژیک کردن ناسیونالیسم باستان‌گرا و ریل‌گذاری برای دستیابی به مشروعیت‌بخشی به رژیم و کسب وجهه بین‌المللی با تکیه بر تاریخ باستان بود. این جشن‌ها نمادی از عملیاتی‌کردن تفکر دین‌زدایی از جامعه، حرکت در راستای اهداف غرب و به‌ویژه تحقق تمایلات صهیونیسم جهانی بود (پورآرین و دل‌آشوب، ۱۳۹۱: ۹ و ۱۶۷). برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله به‌خاطر پیوندی که با یادبود رهایی قوم یهود از اسارت در بابل به وسیله کورش، شاه هخامنشی پیدا می‌کرد، مورد

توجه عمیق صهیونیست‌ها و در همان حال با سردی و تمسخر کشورهای اسلامی مواجه شد. و حتی گفته می‌شود، فکر اولیه برگزاری این جشن‌ها از محافل صهیونیستی نشئت گرفت (همان: ۹ و ۴۶).

صهیونیست‌ها در جهت دستیابی به اهداف سیاسی و آرمانی خود، همواره به تاریخ‌سازی، تحریف تاریخ و بزرگ‌نمایی تحولات تاریخی اقدام کرده‌اند. پل فیندلی، عضو باسابقه مجلس نمایندگان امریکا در کتاب خود فریب‌های عمدی می‌گوید:

«قسمت عمده جعلیات و افسانه‌ها درباره اسرائیل ساخته و پرداخته متعصبین مذهبی اعم از مسیحی و یهودی است که سالیان متوالی آن‌ها را تکرار کرده‌اند، تا حدی که اکنون به‌عنوان واقعیت در جهان پذیرفته شده است» (فیندلی، ۱۳۷۸: شانزده - هفده).

آیا برای قضیه هولوکاست یهودیان، که صهیونیسم به‌شدت از تحقیق پیرامون آن جلوگیری می‌کند، مصداق واضح‌تری می‌توان یافت؟ بر همین مبناست که رژیم اسرائیل با هدف حفظ و گسترش روابط با حبشه و حضور در حاشیه غربی دریای سرخ، رابطه تاریخی حضرت سلیمان و ملکه سبا را برجسته کرد. تحریف تاریخ ایران باستان، بزرگ‌نمایی رفتار کوروش و پرداختن به داستان‌های مرتبط با اردشیر و خشایارشا، با اهداف مشابه انجام شده است؛ هرچند نمی‌توان کمک و زمینه‌سازی رژیم پهلوی را در توفیق رژیم صهیونیستی نادیده گرفت (ولایتی، ۱۳۸۴: ۱۴۰).

پیوند میان آرمان‌های صهیونیستی و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله که آغاز آن را به نام کوروش، شخصیت‌رهایی‌بخش یهودیان رقم زده است، این گمان را تقویت می‌کند که تفکر باستان‌گرایی و به‌ویژه قراردادان ابتدای تاریخ ایران از هخامنشیان - به‌رغم قدمت ۷۵۰۰ ساله ایران باستان - دارای منشأ استعماری و صهیونیستی است. به عبارت دیگر می‌توان تلاقی شاه و صهیونیسم در طراحی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و مبدئیت آن از شاهنشاهی کوروش را پروژه مشترک آن دو در مبارزه با اسلام‌گرایی، تقویت ناسیونالیسم، نزدیک کردن شاه به اسرائیل و دور کردن ایران از جوامع اسلامی و عربی دانست. یکی از نشانه‌هایی که این ایده را تقویت می‌کند، نقش مؤثر

فروغی، روشنفکر فراماسون احتمالاً یهودی، در زمینه‌سازی برای نفوذ خزننده صهیونیسم در فرهنگ ایران و القای پیوندهای کهن دو قوم ایرانی و یهود در قبال «توحش» اعراب از یک طرف و آثار منتشرشده در این دوران مثل کتاب سه‌جلدی حسن پیرنیاست.

بدین‌سان به‌رغم فرهنگ اسلامی مردم ایران که همبستگی امت اسلامی را در چارچوب تمدن واحد اسلامی توصیه می‌نمود، پایه‌پای اسلام‌زدایی و سرکوب‌خشن روحانیت، ترویج فرهنگ دوره باستان، در دستور کار قرار گرفت و چنین القا شد که گویا بین آیین کهن ایرانیان و دین یهود وجوه اشتراک فراوان بوده است و همان‌گونه که کوروش منجی «قوم ستمدیده یهود» بود، ایران کنونی نیز باید حامی و نجات‌بخش منطقه و هم‌سو با سیاست‌های مهاجرین یهودی در فلسطین باشد (فردوست، ۱۳۸۶: دوم / ۱۲۷). صهیونیست‌ها علاقه‌مند بودند: رابطه کوروش با یهودیان را به‌مثابه الگویی برای رابطه کنونی آنها با رژیم پهلوی و مردم ایران مطرح کنند و چنین وانمود نمایند که مردم ایران از روزگار کهن با صهیونیست‌ها و یهودیان پیوند مستحکم و دیرینه‌ای داشته‌اند و بنابراین، باید نوع رابطه مردم ایران با صهیونیست‌ها، با نوع رابطه اعراب و دیگر مسلمانان با صهیونیست‌ها تفاوتی آشکار داشته باشد و در این زمینه، هر دو ملت ایران و یهود باید این سابقه تاریخی را زنده بدارند (پورآرین و دل‌آشوب، ۱۳۹۱: ۵۱). بر این اساس، همان‌طور که فردوست می‌گوید: مشی تبلیغاتی که در موضوع تاریخ ایران باستان و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله پیگیری می‌شد، نقش پس‌پرده روچیلدهای انگلستان را در هدایت عوامل ایرانی اینتلیجنس سرویس<sup>۱</sup> را نشان می‌دهد (فردوست، ۱۳۸۶: دوم / ۱۲۷).

فعالیت‌های پشت‌پرده خاندان یهودی و ثروتمند روچیلدها در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و جعل و تحریف تاریخ ایران باستان و فعالیت‌های گسترده و دامنه‌دار یهود در این مورد، حاکی از نقش تأسیسی استعمار و یهود در موضوع قوم‌گرایی ایرانی و یا همان ناسیونالیسم باستان‌گراست. لطف‌الله‌حی، یکی از سران انجمن کلیمیان تهران و نماینده مجلس شورای ملی و عضو برجسته تشکیلات صهیونیسم، جشن‌های مذکور را در حقیقت جشن‌های ۲۵۰۰ ساله تاریخ یهود در ایران می‌داند (دل‌آشوب: ۱۳۸: ۱۷۷ و نیز: ر. ک: روزنامه کیهان، دوازدهم مردادماه، ۱۳۸۲: ۴۹).

۱. سازمان اطلاعات مخفی بریتانیا به انگلیسی (Secret Intelligence Service)

بی جهت نیست که «مجمع عمومی کنگره جهانی یهود» به این مناسبت قطعنامه‌ای صادر می‌کند و اقدامات متنوعی را در دستور کار خود قرار می‌دهد:

الف) تدوین تاریخ مربوط به کوروش براساس منابع و مأخذ تورات؛

ب) تدوین برنامه خاصی برای تدریس در مدارس یهود؛

ج) نام‌گذاری دو جنگل مصنوعی به نام کوروش کبیر و محمدرضا شاه؛

د) نام‌گذاری خیابان‌ها، میدان‌ها و مؤسسات اجتماعی در پایتخت‌ها و شهرهای مختلف جهان به نام کوروش؛

ه) تشکیل کنفرانس‌هایی در کشورهای مختلف جهان (ولایتی، ۱۳۸۴: ۱۴۶ به نقل از: دبیرخانه شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی ایران، ۱۳۴۰: ۱۱۴ - ۱۱۶).

اسرائیلی‌ها با برگزاری مراسم گوناگون سعی در تحکیم پیوندهای مورد ادعایی خود بین ایران باستان و قوم یهود داشتند. در سال ۱۳۵۴ مراسمی با عنوان «شب ایران» در «تل‌آویو» برگزار کردند که یکی از سخنرانان اعلام کرد:

«من شخصاً کوروش کبیر را اولین صهیونیست در تاریخ می‌دانم و اعلامیه کوروش کمتر از اعلامیه بالفور نبوده است... و اسحاق رابین در جمع یهودیان ایرانی‌الاصل پس از تشریح نقش ایران باستان در اشاعه تمدن و فرهنگ! و اشاره به سهم والای کوروش کبیر، شاهنشاه هخامنشی در بازگرداندن یهودیان به فلسطین، گفت: به عقیده وی، «لقب بنیان‌گذار اصلی صهیونیسم که به غلط به هرتزل اطلاق می‌گردد، در حقیقت برازنده کوروش کبیر است» (ولایتی، ۱۳۸۴: ۱۴۴).

بن‌گورین، با تکیه بر آیاتی از عهد عتیق، (مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۹۱، جلد ۱، ص ۲۱ می‌گوید: هیچ فرمانروای بیگانه‌ای مانند کوروش این چنین مورد تحسین قرار نگرفته است (مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ب ۱۳۹۱: جلد ۱ / ۲۱).

یهودیان در این مورد تنها نبودند و مسیحیان نیز - علاوه بر مؤسسات دولتی انگلیس و فرانسه - در برگزاری مراسم و شرکت در فعالیت‌های مرتبط با این جشن فعالانه شرکت کردند. برای نمونه، در چهارم مهر ۱۳۵۰ شورای جهانی کلیساها مرکب از ۲۳۹ کلیسای غیر کاتولیک،



از کلیساهای جهان دعوت کرد به مناسبت جشن‌ها، روز یکشنبه را به قرائت آیاتی از انجیل مقدس در مورد کوروش کبیر اختصاص دهند. همچنین مرکز کاتولیکی واتیکان با حضور پانصد کاردینال، کنفرانسی را به نام کوروش و بیست‌وپنج قرن تمدن ایران برگزار کرد (پورآرین و دل آشوب، ۱۳۹۱: ۵۵). در سند شماره ۱۱۵/ب/۱۰ کتاب بزم/مهریمن آمده است: کنفرانسی در یکی از معروف‌ترین سالن‌های شهر وین با حضور جمعی از روحانیون عالی‌مقام من جمله شش تن از کاردینال‌ها، تحت عنوان «نفوذ ایران از طریق زرتشت و سیروس کبیر<sup>۱</sup> در عالم» برگزار شد. در این کنفرانس، کاردینال کونیک، شباهت میان مسیحیت و زرتشت را فوق‌العاده توصیف می‌کند و از شخصیت زرتشت و آیین او به‌عنوان شخصیت و آیینی که مقام بسیار مهمی در تاریخ تمدن بشر دارند، یاد می‌کند (مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۹۱: جلد ۱ - ۳۰۲ - ۳۰۵)

صرف‌نظر از شواهدی که نشان‌دهنده نقش استعمار و صهیونیسم در ایجاد قوم‌گرایی ایرانی، به طور عام و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله به‌طور خاص وجود دارد، امام خمینی ره نیز در موارد متعددی به نقش تأسیسی استعمار و صهیونیسم در این مورد تأکید داشته‌اند:

«به‌طوری که خبر شدم و نوشته‌اند به من، کارشناس‌های اسرائیل مشغول بپا داشتن این جشن هستند و این تشریفات را آنها دارند درست می‌کنند» (امام خمینی ره، ۱۳۸۹: ج ۲ / ۳۶۲).

«به این ممالک اسلامی بگویند که نروید در این جشنی که اسرائیل دارد بساط جشنش را بپا می‌کند و درست می‌کند. کارشناس‌های اسرائیل در اطراف شیراز دارند بساط جشن را درست می‌کنند. در این جشنی که کارشناس‌های اسرائیل دارند این عمل را می‌کنند، نروید» (امام خمینی ره، ۱۳۸۹: ج ۲ / ۳۶۸)

«با این جشن‌های نامیمون آن‌قدر هتک نوامیس مسلمین و اسلام بوده است که قلم را عار است از ذکر آن. شماها (خطاب به امیرعباس هویدا،

۱. سیروس یونانی شده نام فارسی کوروش است.

نخست وزیر وقت ایران) در کاخ‌های مجلل ... نشست‌های ... و ناظر فقر و گرسنگی ملت، ...، تسلط اسرائیل بر شئون اقتصادی کشور، بلکه به طوری که گزارش داده‌اند، دخالت اسرائیل در فرهنگ می‌باشید» (امام خمینی ره، ۱۳۸۹: ج ۲/ ۱۲۳)

### نتیجه‌گیری

جهان اسلام، از قرن هجدهم تاکنون، وارد عرصه جدیدی از واگرایی‌های مذهبی و قومی شده است و از آن زمان هیچ‌گاه، از آثار و پیامدهای خسارت‌بار آن در امان نبوده است. باوجوداین، بررسی تاریخ واگرایی‌های جهان اسلام نشان می‌دهد که این پدیده هم‌زمان با عرصه‌هایی از تاریخ که جهان اسلام تلاش کرده است، با تکیه بر اصالت‌های دینی، راه برون‌رفتی برای خارج شدن از مشکلات خود بیابد، از سوی عوامل فرمانطقه‌ای تشدید و تقویت شود. این مهم نشانگر آن است که استعمار تعارض روشنی میان منافع خود و هم‌گرایی در جهان اسلام، مشاهده کند. واگرایی‌های قومی و مذهبی در جهان اسلام، به‌مثابه راهی بدون هزینه برای دستیابی استعمار به اهداف استعماری، در دوره انقلاب اسلامی که برای برون‌رفت از مشکلات جامعه جهانی اسلام، تلاش می‌شود، تشدید شده است. غرب استعمارگر با بهره‌گیری از ظرفیت‌های قومی جهان اسلام که متأسفانه توسط شخصیت‌های واگرا و یا روابط واگرای هویت‌ها ایجاد و همراهی می‌شوند، به اهداف خود دست می‌یابد. مطمئناً، غارت منابع اقتصادی جهان اسلام و نابودی ظرفیت‌های فرهنگی، سیاسی، انسانی و اقتصادی جهان اسلام، از مهم‌ترین اهداف استعمار و صهیونیسم جهانی است و این خود مسلمانان هستند که می‌توانند با نادیده گرفتن شخصیت‌های واگرا و از بین بردن ظرفیت‌های روابط واگرا، استعمارگران را از دستیابی به اهدافشان محروم سازند.



## منابع

۱. احمدی، حمید (۱۳۸۳) *ایران، هویت، ملیت، قومیت*، مقاله: عبدالامیر نبوی، خوزستان و چالش‌های قوم‌گرایانه، چاپ دوم، تهران، نشر مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۲. آدمیت، فریدون (۱۳۴۹) *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده*، چاپ اول، تهران، انتشارات خوارزمی.
۳. آدمیت، فریدون (۱۳۴۲) *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده*، تهران، شرکت سهامی خوارزمی.
۴. افشار، ایرج، ۱۳۹۰ *پنج کتابشناسی ایران*، چاپ اول، تهران، انتشارات دکتر محمود افشار.
۵. آصف، محمدحسن (۱۳۸۴) *مبانی ایدئولوژیک حکومت در دوره پهلوی*، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۶. برتون، رولان (۱۳۸۷) *قوم‌شناسی سیاسی*، ترجمه ناصر فکوهی، چاپ سوم، نشر نی.
۷. پورآرین، فواد، و دل آشوب، هادی (۱۳۹۱) *بزم شاهانه، جشن‌های دو هزار و پانصدساله شاهنشاهی*، تهران، امیرکبیر.
۸. تقی‌زاده، حسن (۱۳۷۹) *زندگی طوفانی*، تهران، نشر فردوس.
۹. تقی‌زاده، حسن، *رجال عصر پهلوی*، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
۱۰. حداد عادل، غلامعلی (۱۳۸۲) *دانشنامه جهان اسلام*، چاپ اول، تهران، بنیاد دائرة المعارف اسلامی.
۱۱. حسین فردوست (۱۳۸۶) *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، جلد دوم، انتشارات اطلاعات، چاپ بیست و دوم، تهران.
۱۲. حسین گودرزی (۱۳۸۴) *جامعه‌شناسی هویت در ایران*، چاپ اول، تهران، انتشارات تمدن ایرانی.
۱۳. حسین گودرزی (۱۳۸۵) *مفاهیم بنیادین در مطالعات قومی*، چاپ اول، تهران، انتشارات تمدن ایرانی.
۱۴. خانملک ساسانی، احمد (۱۳۴۶) *سیاستگران دوره قاجار*، تهران، طهوری.
۱۵. خمینی ره، روح‌الله (۱۳۸۸) *ولایت فقیه، حکومت اسلامی*، چاپ بیستم، تهران، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی.
۱۶. خمینی ره، روح‌الله (۱۳۸۹) *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه‌السلام.
۱۷. ذاکر اصفهانی، علی‌رضا، (پاییز ۱۳۷۹) مقاله: پروتستانیسم اروپایی و اصلاح‌طلبی آخوندزاده، کتاب *نقد*، شماره ۱۶.
۱۸. رازی، فریده (۱۳۷۹) *خرد و اندیشه ایران باستان*، در فرهنگ غرب، چاپ اول، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی.
۱۹. راین، اسماعیل (۱۳۵۷) *فراموشخانه و فراماسونری در ایران*، چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر.



۲۰. دل‌آشوب، هادی (۱۳۸۲) *صهیونیست‌ها و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله*، فصلنامه مطالعات تاریخی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی - پرتال جامع علوم انسانی.
۲۱. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶) *تاریخ مردم ایران*، چاپ دهم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۲۲. ستوده محمد، و جمعی از پژوهشگران (۱۳۹۲) *موانع و فرصت‌های همگرایی در جهان اسلام*، چاپ اول، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۳. صالحی امیری، رضا (۱۳۸۸) *مدیریت منازعات قومی در ایران*، چاپ دوم، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک.
۲۴. ضرغامی، رضا (۱۳۹۴) *شناخت کوروش، جهانگشای ایرانی*، ترجمه: عباس مخبر، چاپ دوم، تهران، نشر مرکز.
۲۵. الطائی، علی (۱۳۸۲) *بحران هویت قومی در ایران*، چاپ دوم، تهران، نشر شادگاه.
۲۶. الطائی، نجاج عطا (۱۳۶۹) *سیر اندیشه ملی‌گرایی*، ترجمه: عقیقی بخشایشی، سازمان تبلیغات اسلامی.
۲۷. فیندلی، پل (۱۳۷۸) *فریب‌های عمده: حقایق درباره روابط آمریکا و اسرائیل*، ترجمه محمدحسین آهویی، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه.
۲۸. قانع، سعید و علمی، محمدعلی (۱۳۹۱) *نخست وزیران ایران*، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی.
۲۹. قمری (قنبری)، داریوش (۱۳۸۰) *تحول ناسیونالیسم در ایران*، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۳۰. کاتم، ریچارد (۱۳۷۱) *ناسیونالیسم در ایران*، فرشته سرلک، ترجمه فرشته سرلک، چاپ اول، تهران، نشر گفتار.
۳۱. کوردل، کارل، و ولف، استفان (۱۳۹۳) *منازعات قومی*، ترجمه عبدالله رمضان زاده، چاپ اول، تهران، نشر فرهنگ شناسی.
۳۲. گروه تحقیقات علمی (۱۳۶۸) *فراماسونری و یهود*، ترجمه جعفر سعید، تهران.
۳۳. مجتهدی، کریم (بهار و تابستان ۱۳۵۶) «میرزاقتحلی آخوندزاده و فلسفه غرب»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، شماره ۱ و ۲، سال ۲۴، ص ۹۸ - ۹۹.
۳۴. مددپور، محمد (۱۳۸۶) *سیر تفکر معاصر (کتاب سوم)*، چاپ دوم، تهران، انتشارات سوره مهر.
۳۵. مددپور، محمد (۱۳۸۷) *سیر تفکر معاصر (مجموعه آثار، جلد ۲)*، چاپ سوم، تهران، انتشارات سوره مهر.
۳۶. مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات (۱۳۹۰) *بزم اهریمن*، مرکز بررسی اسناد تاریخی، چاپ دوم، تهران.

۳۷. مستر همفر (۱۳۷۱) *خاطرات مستر همفر*، ترجمه علی کاظمی، کانون نشر اندیشه اسلامی.
۳۸. مکی، حسین (۱۳۷۴) *تاریخ بیست‌ساله ایران*، ج ۴، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی.
۳۹. موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی (۱۳۶۹) *تاریخ معاصر ایران*، تهران، موسسه اطلاعات.
۴۰. موسوی، حسن (۱۳۸۰) *تاریخ معاصر ایران*، چاپ دوم، شیراز، نشر دانشگاه شیراز.
۴۱. میرزا فتحعلی آخوندزاده، *مکتوبات*، تبریز، نشر احیا.
۴۲. نجفی، موسی (۱۳۸۱) *تاریخ تحولات سیاسی ایران*، چاپ دوم، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۴۳. نقوی، علی محمد (۱۳۶۰) *اسلام و ملی‌گرایی*، تهران، نشر دفتر فرهنگ اسلامی.
۴۴. نیکسون، ریچارد (۱۳۸۹) *پیروزی بدون جنگ*، ترجمه فریدون دولت‌شاهی، انتشارات اطلاعات، چاپ ششم.
۴۵. وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۳) *بررسی منابع و مآخذ تاریخ ایران پیش از اسلام*، چاپ دوم، تهران، نشر دانشگاه پیام نور.
۴۶. ولایتی، علی اکبر (۱۳۸۴) *ایران و تحولات فلسطین*، چاپ سوم، مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه.
۴۷. خبرگزاری رسا، <http://www.rasanews.ir/detail/news/534214> و نیز سایت بازتاب: <http://www.baztab.ir/132232/> و نیز <http://www.bultannews.com/fa/news/537170>

